

به سوی تعریفی تازه از بدن: تحلیل مسئله بدن از فلسفه و جامعه‌شناسی تا ادبیات

صبا عظیمی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران)

شیده احمدزاده هروی (دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

s_ahmadzadeh@sbu.ac.ir

DOI: 10.22067/its.v5i14.79732

چکیده

در سال‌های اخیر، شمار زیادی از تحقیقات ادبی به بررسی بدن در ادبیات پرداخته‌اند. اگرچه بررسی بازنمایی بدن در ادبیات امری نوظهور نیست، پیدایش شاخه‌ای جدید از مطالعات بدن در جامعه‌شناسی در دهه هشتاد میلادی، بر محبوبیت موضوع بدن در مطالعات ادبی تأثیر گذاشت و پژوهش‌های این حوزه را دستخوش تغییر کرد. در این تحقیق بر آن هستیم تا با بررسی مفهوم بدن در جامعه‌شناسی بدن و تبیین تفاوت رویکرد جدید به بدن با رویکردهای گذشته و معرفی مختصر مطالعات جامعه‌شناسان سرشناس این حوزه پژوهشی، تصویری کلی از مطالعات بدن در جامعه‌شناسی و ارتباط و تأثیر این مطالعات در تحقیقات ادبی به دست بدهیم.

کلیدواژه‌ها: ادبیات، بدن زیسته، جامعه‌شناسی، خود تنانه، مطالعات بدن

۱. مقدمه

در ادبیات، موضوع بدن همیشه از جاذبه خاصی برخوردار بوده است؛ تصویرسازی بدن در ادبیات غرب به افسانه‌های یونان باستان و پیش از آن بر می‌گردد. حتی اگر ادبیات بدن را به‌طور کلی همان بازنمایی بدن بدانیم، به‌قول نیک فاکس^۱، نخستین بازنمایی بدن همان است که به دست اجداد ما بر دیوارهای غار نقش بست (فاکس، ۲۰۱۲، ص. ۳)، اما در قرن بیستم نوع نگاه به بدن در غرب با تحولاتی رو به رو شد. از یک سو مسائل تاریخی اجتماعی نیمه نخست قرن بیستم از قبیل جنگ‌های جهانی اول و دوم با تصاویر غریبی که از اجساد و بدن‌های خون‌آلود و دردمند در ذهن‌ها حک کردند تأثیر پایداری بر بازنمایی بدن در ادبیات غرب گذاشتند. از سوی دیگر مطالعات زنان و نیز مطالعات نئومارکسیستی و پسا ساختارگرا، در اواسط قرن، توجه پژوهشگران ادبی را به سیاست‌های بازنمایی بدن در طول تاریخ و نیز به سیر تاریخ ادبیات بدن جلب کردند. پیشرفت‌های علمی و فناوری‌هایی که امکان تغییرات اساسی در بدن را فراهم می‌کردند از دیگر عواملی بودند که بر مسئله بازنمایی بدن در ادبیات تأثیر گذاشتند. اما فارغ از این تحولات گوناگون، به‌طور کلی رشد فرهنگ مصرف‌گرایی توأم با پیامدهای زیست‌محیطی آن و بالا رفتن میانگین طول عمر در قرن بیستم، بدن را هم به‌عنوان یک مصرف‌کننده کالا و خدمات و هم به‌عنوان یک معضل در کنترل و مدیریت جمعیت، به مسئله اساسی در علوم مختلف تبدیل کرد.

در این دوران، جامعه‌شناسان نیز به مطالعه بدن علاقه‌مند شدند. دهه هشتاد میلادی، از حیث کثرت و تنوع مطالعات بدن، تفاوت فاحشی با سال‌های پیش از خود دارد و نقطه عطفی در مطالعات بدن به حساب می‌آید. به تعبیر برایان ترنر^۲، جامعه‌شناس سرشناسی که نخستین نسخه کتاب جامعه و بدن (۱۹۸۴/۲۰۰۸) او در ایجاد این تحول نقش بسزایی داشته، ما در جامعه‌ای جسمانی^۳ به سر می‌بریم؛

-
1. Nick Fox
 2. Bryan Turner
 3. Somatic Society

جامعه‌ای که در آن بدن هم جان ماست هم جهان ما (ترنر، ۲۰۰۲، ص. ۱۲). اما در روزگار ما، توجه به مقوله بدن امری عادی شده است. به گفته کانینگ^۱ (۱۹۹۹، ص. ۴۹۹) از بدن سخن به میان راندن مد زمانه ما شده است و برای برخی مطالعات بدن صرفاً جایگزینی امروزی‌تر برای مطالعات جنسیت، هویت، توالد و تناسل شده است، حتی اگر آنچه از آن سخن به میان می‌آید ارتباط معناداری با بدن و مطالعات تنانه^۲ نداشته باشد. ناگفته پیداست که این تکرر و تنوع در مطالعات بدن، پیکره گسترده‌ای را خلق کرده که از حیث موضوع، روش‌شناسی، ساختار و حتی هستی‌شناسی تفاوت‌های عمده‌ای با هم دارند. اما آنچه از آن به جامعه‌شناسی بدن تعبیر می‌شود، در عین تکرر، اسلوب منحصر به فرد و ریشه‌های تاریخی و معرفت‌شناسی خاص خود دارد که آن را از دیگر مطالعات بدن متمایز می‌کند.

نظر به این که جامعه‌شناسی بدن در سال‌های اخیر در ایران نیز مورد توجه محققان و اندیشمندان ادب پارسی قرار گرفته است در این مقاله بر آنیم تا با نگاهی گذرا به سیر تاریخی مفهوم بدن و با بررسی توصیفی تحلیلی شماری از آثار دهه هشتاد میلادی به اندیشه‌هایی که بنای جامعه‌شناسی بدن را پی افکند پنداره‌ای بکشاییم. در این بررسی اجمالی، ناگزیر بخش‌های مهمی از تاریخ ادبیات بدن و نیز شماری از اندیشمندان این حوزه از قلم خواهند افتاد، اما امیدواریم که این نوشته بتواند در سیر مطالعات بدن در ایران چه در حوزه ادبیات پارسی و چه در حوزه ترجمه سهمی هرچند کوچک ایفا کند.

۲. پیشینه پژوهش

۲. ۱. سرآغاز بدن: سیر تفکر در باب مسئله بدن از فلسفه دکارت تا جامعه‌شناسی کلاسیک

وقتی سخن از بدن به میان می‌آید، بحث اغلب به تأملات رنه دکارت^۳ و تمایز فلسفی که او بین ذهن و بدن ایجاد کرد کشیده می‌شود. هرچند دکارت اولین کسی

1. Kathleen Canning

2. embodied

3. René Descartes

نبود که این تمایز را مطرح کرد و سابقه این تمایز به فلسفه یونان باستان می‌رسد، بحث دوگانگی ذهن/بدن به دکارت نسبت داده می‌شود؛ چراکه او معتقد بود هویت مستقل از بدن و قائم به ذهن است (دکارت، ۲۰۰۰، ص. ۶۱). دوگانه ذهن/بدن دکارت نه تنها سنگ بنای مفهوم هویت فردی و مستقل در دوران مدرن شد، بلکه بنا نهادن هویت بر قدرت ذهن آغازگر گسستی عمیق بین بشر و هر مخلوق فاقد قوه تفکر به حساب آمد. تعریفی که در آغاز عصر مدرن از قوه تفکر و انسان بودن ارائه می‌شد وسعت چندانی نداشت و نه تنها حیوانات، زنان، و کودکان، بلکه تمدن‌های کهن غیرغربی نیز مشمول گزاره «من فکر می‌کنم پس هستم» نمی‌شدند؛ بدین ترتیب، تفکر برای قرن‌ها ملک طلق مردان غربی تلقی می‌شد. دوگانه فلسفی ذهن/بدن در پیوند با عوامل تاریخی عصر مدرن به خلق دوگانه‌های دیگری نظیر مرد/زن، سفیدپوست/رنجین پوست، متمدن/بدوی و تربیت/طبیعت انجامید. بدن در گذار از مدرنیته دیگر شرط لازم و کافی برای وجود فرض نمی‌شد. بدن چیزی بود که هویت مستقلی به نام «من» آن را یدک می‌کشید و خیال عبور از آن به کمک قدرت ذهن را در سر می‌پروراند. شایان ذکر است که حتی در آموزه‌های مسیحیت نیز که به ریاضت بدن شهره هستند، تا پیش از مدرنیسم، بدن در این حد خوار نشده بود و با سهمی که در رستخیز داشت پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از «من» بود. هرچند فهمی که فرقه‌های گوناگون مسیحیت پیش از مدرنیته از «من» و بدن داشتند یکپارچه نبود، هر خوانشی که «من» را به تن پیوند می‌داد در گذار از مدرنیته دستخوش تغییر شد (نگاه کنید به کوکلی^۱، ۲۰۰۳).

دوگانه ذهن/بدن تحت تأثیر دکارت، در فلسفه و حتی الهیات مسیحی مدرن چنان ریشه دواند که سال‌ها بعد وقتی جان لاک^۲ در «رساله‌ای در باب فهم بشر» (۱۹۹۵) اظهار کرد که دانسته‌ها و تفکرات ذهنی متأثر از دریافت‌ها و محدودیت‌های حواس بدن است، بحث‌های فلسفی پر دامنه‌ای بین او و اسقف ورسستر آغاز شد (نگاه کنید

1. Coakley

2. John Locke

به لاک، ۱۸۲۳). اما پس از لاک فلاسفه دیگری نیز در عصر روشنگری بر نقش بدن و بُعد جسمانی در محدودیت فهم بشر اصرار ورزیدند. صرف نظر از تفاوت‌ها، تجربه‌گرایان، مادی‌گرایان، و به‌طور کلی اثبات‌گرایان قرون هجدهم و نوزدهم میلادی رفته‌رفته دوگانه ذهن/بدن دکارت را مورد شبه قرار دادند؛ اما به گفته ترنر، به سبب این‌که این مکاتب فکری همچنان به دوگانه طبیعت/تربیت معتقد بودند و حواس بدنی را باعث محدودیت ذهن می‌دانستند، اندیشه‌های آنان بیش از آن‌که به تفوق بدن بینجامد باعث خواری بُعد جسمانی شد و به تفکر جبرگرایی زیستی منجر گردید (۲۰۰۸، ص. ۶-۷). ایمانوئل کانت^۱ از دیگر فلاسفه‌ای بود که با پرداختن به مسئله ابعاد ذهنی و جسمانی وجود، نقش بسزایی در بازاندیشی مفاهیم بنیادی فلسفه دکارت ایفا کرد (نگاه کنید به اسوار^۲، ۲۰۰۶).

نقش فردریش هگل^۳ و کارل مارکس^۴ که از فلسفه هگل تأثیر پذیرفته بودند، نیز در سیر فلسفه بدن انکارناپذیر است (نگاه کنید به راسن^۵، ۲۰۰۱؛ فاکس^۶، ۲۰۱۵). این دو فیلسوف با پرداختن به قضیه هویت از دو منظر مختلف تأثیر بسزایی بر متفکران پس از خود داشتند؛ متفکرانی از مکاتب پدیدارشناسی و ساخت‌گرایی در قرن بیستم که به رابطه بین تن، «من»، محیط و هویت پرداختند. اندیشه‌های هگل و مارکس بیشتر از این جهت حائز اهمیت است که نقاط ضعف تفکر لیبرالیسم قرن نوزدهم را پدیدار می‌کند. در تعریفی که هگل از «خود» آدمی ارائه می‌کرد اهمیت نقش «دیگری» نشان داده می‌شد. او مفهوم هویت را از مفهومی بسته در مرزهای بدن فرد خارج کرد و آن را به میزان پذیرش دیگری از خود وابسته کرد. کارل مارکس، از طرف دیگر، فردیت و اراده آزاد را با شرایط اقتصادی اجتماعی در پیوند می‌دید و به نقش محیط در ساختن هویت می‌پرداخت. بازتاب افکار آن‌ها، با بحثی که در فلسفه

-
1. Immanuel Kant
 2. Svar
 3. Friedrich Hegel
 4. Karl Marx
 5. Russon
 6. Fox

باز کردند، حتی تا جامعه‌شناسی بدنِ امروزی می‌رسد و به‌طور غیرمستقیم در مفاهیمی چون اثرگذاری^۱، تأثیر و تأثر بین بدن خود و بدن دیگری، و «بدن زیسته»^۲ (تعریفی از بدن که بر رابطه بعد زیستی و اجتماعی صحنه می‌گذارد) انعکاس می‌یابد.^۳ اما، در اواخر قرن نوزدهم، این فردریش نیچه بود که عملاً فلاسفه را دعوت کرد تا دوباره به فرضیات دکارت بیندیشند و این پرسش را مطرح کرد که چرا اساساً باید پذیرفت که آنچه دکارت «فکرکردن» نامیده «احساس کردن» نام ندارد و چرا دکارت از این زیربنای بی‌نام‌ونشان مستقیم به این نتیجه رسیده است که «من» فکر می‌کنم پس هستم و چرا سیر فلسفی خود را از اینجا آغاز نکرده که «چیزی هست» که فکر یا احساس می‌کند (نیچه، ۲۰۰۲، ص. ۱۷).

در گذر از قرن نوزدهم به قرن بیستم و در نیمه نخست قرن بیستم مکاتب دیگری نیز در تعریف رابطه ذهن و بدن بازنگری کردند. یکی از مهم‌ترین این مکاتب فکری که تا سال‌ها بر فلسفه غرب سایه انداخت، اندیشه‌های زیگموند فروید^۴ آلمانی‌تبار بود. اندیشه‌های فروید (۲۰۱۰) نه تنها نوع رابطه‌ای را که در مدرنیته بین ذهن و بدن جریان داشت دگرگون کرد بلکه مسئله تعریف هویت نیز را با چالشی اساسی روبه‌رو کرد. اگر بخواهیم نسبت نگاه فروید به مسئله ذهن/بدن را با فلسفه دکارت و نگرشی که پیش از مدرنیسم نسبت به ذهن، بدن و هویت وجود داشت بسنجیم به چنین روایتی می‌رسیم: پیش از دکارت، اندیشمندان مسیحی ذهن و بدن را در زیر چتر روح جمع می‌کردند و هویت را قائم به روح می‌دانستند. آن‌ها برای بدن، غیر از بُعد جسمانی، بُعدی الوهی نیز قائل می‌شدند و تذهیب بدن را امری ضروری برای تعالی روح می‌دانستند. حتی شمار کثیری از آن‌ها به واسطه اعتباری که بدن در عالم بالا

1. affectivity

2. lived body

۳. اگرچه هگل و مارکس با تأثیری که بر اندیشمندان بعد از خود گذاشتند بر سیر فلسفه بدن تا رسیدن آن به فلسفه بدن امروزی نقش داشتند، اما باید گفت که جامعه‌شناسی بدن برای عبور از غایت‌شناسی هگل و مارکس، به‌خصوص در مفاهیمی مثل «اثرگذاری» و «بدن در روند» (body-in-process) بیشتر به فلسفه باروخ اسپینوزا چنگ می‌اندازد (نک. ماشری، ۲۰۱۱).

4. Sigmund Freud

داشت کالبدشکافی بدن را خلاف شرع می‌پنداشتند (مهتا^۱، ۲۰۱۱). اما پس از دکارت، بدن و ذهن به دو عالم متفاوت تعلق یافتند؛ بدن بُعد الوهی خود را از دست داد و از اعتبار افتاد. این چنین بود که دکارت بدن را به‌عنوان ابژه‌ای برای موشکافی به علم طب پیشکش کرد و وجود ذهن را برای تعریف هویت شرطی لازم و کافی دانست. پس از فروید اما، نه تنها بدن اعتبار پیشین خود را بازیافت بلکه ذهن نیز از اعتباری که در دوران مدرن، به‌خصوص پس از عصر روشنگری، یافته بود به‌واسطه بُعد جسمانی که فروید برای فکر قائل شد ساقط شد و این چنین بود که علم، این بار از منظر روانکاوی، به کالبدشکافی ذهن مشغول شد. فروید ذهن و بدن را دو ساحت مجزا نمی‌دانست. به عقیده او، ساحت خود ذهن از سه عامل «نهاد»^۲، «خود»^۳ و «فراخود»^۴ و سه بخش خودآگاه، نیمه‌خودآگاه و ناخودآگاه تشکیل شده بود. تمایلات و نیازهای جسمانی از بخش ناخودآگاه ذهن سر بر می‌آورد و لزوماً به سطح خودآگاه نمی‌رسید (فروید، ۲۰۱۰، ص. ۳۹۵۶). تعریفی که در روان‌شناسی با تکیه بر آموزه‌های فروید از هویت ارائه می‌شد، خود را اساساً یک «خود بدنی»^۵ تلقی می‌کرد و با تعریف دکارتی هویت تفاوت‌های هستی‌شناختی اساسی داشت، اما این تعریف هنوز قائل به تفوق ذهن بر بدن بود. علاوه بر این، دوگانه‌های تربیت/طبیعت و بیرون/درون در مکتب فروید جایگاه ویژه خود را کماکان حفظ کردند؛ چرا که «خود»، از نظر فروید، اساساً اعتدالی بود که بین ارضای تمایلات درونی و اقتضائات بیرونی برقرار می‌شد (فروید، ۲۰۱۰، ص. ۳۹۵۳-۳۹۶۱).

مسئله هویت تحت تأثیر عوامل تاریخی اجتماعی و نیز تحت تأثیر اندیشه‌هایی که کارل مارکس، فردریش نیچه و در نهایت زیگموند فروید در باب ارتباط بین ذهن، هویت و محیط بیان کردند، به اساسی‌ترین مسئله پیش روی فلاسفه غربی در قرن

-
1. Mehta
 2. Id
 3. ego
 4. super-ego (ideal ego)
 5. bodily ego

بیستم بدل شد. در قرن بیستم، روان‌شناسانی چون ژاک لاکان^۱ و ژولیا کریستوا^۲، پساساختارگرایی چون میشل فوکو^۳ و مارکسیست‌هایی از قبیل لوئی آلتوسر^۴ جملگی به بازاندیشی مسئله هویت و ارتباط آن با ذهن و محیط پرداختند. هریک از این مکاتب فکری و فلسفی در مسیری که در پیش گرفته بود از مفهوم دکارتی هویت دوری می‌جست. هرچند این مکاتب در تبیین مفهوم هویت همسو نبودند، فاصله‌ای که آن‌ها از مفهوم دکارتی هویت گرفتند باعث شد که در قرن بیستم اتفاق نظری برای استعمال کلمه «سوژه»^۵ برای اشاره به مفهوم هویت به وجود بیاید تا بین این کلمه و کلماتی نظیر انسان و فرد که ریشه در فلسفه فردگرایی متأثر از دکارت داشت تا حد امکان فاصله ایجاد شود (نگاه کنید به دریدا، ۱۹۹۱). ناگفته نماند که پدیدارشناسانی چون ادmond هاسرل^۶ و مارتین هایدگر^۷ نیز با تحلیل رابطه بین ذهن (سوژه) و جهان (ابژه) سهم بسزایی در این تحولات فکری داشتند. ترنر به‌خصوص به نقش پدیدارشناسان فرانسوی در فاصله گرفتن از دوگانه‌های دکارتی اشاره کرده و تأکید می‌کند که این متفکران فرانسوی تبار با تبیین این مسئله که بدن اگرچه یک برون‌ذات است، صرفاً شیئی فیزیکی نیست و همیشه از طریق استعاره درک می‌شود، نقش بسزایی در مطالعات بدن در دهه‌های بعد داشتند. با این حال، به اعتقاد ترنر، پدیدارشناسان فرانسوی از جمله گابریل مارسر^۸، ژان-پل سارتر^۹ و موریس مرلو-پونتی^{۱۰}، با وجود ورود به این بحث، به وصف تنانگی بسنده کرده، «مسئله معنا را به مسئله وجود ارجحیت داده» و از وجه اجتماعی تجربه تنانگی غافل ماندند (۲۰۰۸، ص. ۵۲). به نظر می‌رسد که درباره اهمیت نقش فلسفه مرلو-پونتی با ترنر توافق نظر

1. Jacques Lacan
2. Julia Kristeva
3. Michel Foucault
4. Louis Althusser
5. subject
6. Edmund Husserl
7. Martin Heidegger
8. Gabriel Marcel
9. Jean-Paul Sartre
10. Maurice Merleau-Ponty

کاملی وجود ندارد. به عنوان مثال، باتلر^۱، نظریه پرداز سرشناس حوزه بدن، حساب مرلو-پونتی را از دیگر پدیدارشناسان جدا کرده و مدعی می شود که نظریه مرلو-پونتی (۱۹۶۸) فلسفه او را از فلسفه پدیدارشناسانی مثل سارتر متمایز می کند. از نظر باتلر نظریه لمس پرچمدار نظریاتی می شود که در آثار اندیشمندان بعدی به مفهوم «خود تنانه»^۲ می انجامد و به درک ارتباط تنگاتنگ هویت با تبادلات اجتماعی یاری می رساند (باتلر، ۲۰۱۵، ص. ۳۶-۶۲).

در نتیجه تحولات فکری متأثر از مکاتب فوق الذکر، مطالعات بدن که در همین برهه زمانی دوره تکوین خود را می گذرانند، با سؤالاتی نظیر چیستی بدن و رابطه آن با هویت و محیط روبه رو بود. اما تا پیش از شروع جنبش مطالعات جامعه شناسی بدن در دهه هشتاد میلادی، در اکثر مطالعاتی که بدن را محور خود قرار داده بودند، به گفته ترنر بیش از آن که حضور بدن حس شود غیبت آن محسوس بود (۲۰۰۸، ص. ۳۲-۳۳). برای مثال، مکاتب روان شناختی لاکانی و کریستوایی بدن را ابژه ای می دانستند که با شکل گیری هویت زبانی فهم چیستی آن از دسترس ذهن خارج می شود و بدین طریق از توضیح چیستی بدن به سهولت عبور می کردند یا مطالعات فمینیستی و نئومارکسیستی نگاهی برساخت گرایانه به بدن داشتند، بدین معنی که اساساً بدن را به مثابه ابزاری در دست نظام های قدرت می دانستند که با تعریف چیستی بدن براساس ایدئولوژی خود در صدد خلق سوژه ای همسو با آن ایدئولوژی بر می آمدند. این نگاه برساخت گرایانه به بدن که بیش از همه تحت تأثیر فوکو بوده است شالوده رابطه دکارتی بین من، ذهن و بدن را از اساس برچید. میشل فوکو دوگانه ذهن/بدن را وارونه کرد؛ چراکه از نظر او از سوی گفتمان هایی که مفهوم ذهن و به تبع آن «خود» را به عنوان هویتی که می تواند مستقل از تن وجود داشته باشد عنوان می کنند محدودیتی بر درک بی واسطه بعد جسمانی تحمیل می شود. از همین منظر است که او جمله معروف «روح زندان تن است» را به زبان می آورد (فوکو،

1. Judith Butler

2. embodied self

۱۹۹۵، ص. ۲۹-۳۰). بدین ترتیب ترنر و باتلر دیدگاه فوکو را زیر سؤال می‌برند. انتقاد اصلی ترنر به فوکو این است که فوکو طوری از بدن و تاریخ آن صحبت می‌کند که انگار بدن یک مفهوم واحد است و لذا تفاوت‌ها و پیچیدگی‌هایی را که خود بدن، جدا از گفتمان‌ها، دارد، نادیده می‌گیرد (ترنر، ۲۰۰۸، ص. ۴۷-۵۰). باتلر از بعد هستی‌شناسی به نقد فوکو و دیگر برساخت‌گرایان می‌پردازد. به اعتقاد او، سخن گفتن از بدن و به‌طور کلی ماده، به‌گونه‌ای که انگار ماده چیزی است که اگر تمامی گفتمان‌ها برچیده شوند به ذات اصیل خود بر می‌گردد خود نوعی دوگانه‌انگاری است که یک سوی آن ماده و سوی دیگر آن گفتمان است. او بر این باور است که این متفکران، تفاوت فاحشی با پیشینیان خود ندارند؛ آن‌ها «من» را از مرکزیت و قدرتی که در فلسفه فردگرایی داشته برداشته‌اند و به‌جای آن «گفتمان» را نشانده‌اند (باتلر، ۱۹۹۳).

با وجودی که غیبت بدن در رویکردهایی که پیش از جنبش جامعه‌شناسی بدن وجود داشت ملموس بود، تحولات فکری قرن بیستم برای این جنبش دستاوردهایی غیرقابل انکار به‌همراه داشت. به‌عنوان نمونه، ارتباطی که ژاک لاکان بین زبان و بدن به‌عنوان دو قطب وجودی سوژه برقرار می‌دید توجه او را به نقشی که محیط از طریق زبان بر شکل‌گیری هویت داشت جلب کرد. در نتیجه این توجه به محیط، نظریه‌های لاکان پلی ایجاد کردند بین روان‌شناسی و جامعه‌شناسی. کیت کرگان اذعان می‌کند که نظریه‌های لاکان تأثیر بسزایی بر جامعه‌شناسی «و متعاقباً بر تفسیر مفهوم بدن در جامعه» داشته است (کرگان، ۲۰۱۲، ص. ۱۵۱)؛ برایان ترنر نیز با وجود انتقادی که از فوکو می‌کند به نقش تفکر فوکو در جامعه‌شناسی بدن پرداخته و اذعان می‌کند که بسیاری از مفاهیم کتاب جامعه و بدن او ریشه در نوع تحلیل فوکو از تاریخ بدن دارد (ترنر، ۲۰۰۸، ص. ۳۶).

در سوی دیگری از این برهه تاریخی در مطالعات بدن، جامعه‌شناسان تا اواخر قرن بیستم، هم به گفته ترنر و هم به نقل از کریس شیلینگ^۱، شکل سنتی مطالعات خود را حفظ کردند و به بدن به چشم یک پدیده طبیعی نگریسته و از پیچیدگی‌های آن غافل بودند (شیلینگ، ۲۰۰۳، ص. ۲۴-۲۵). روایت ترنر از علل شناختی که عامل این غفلت بودند خواندنی است. به اعتقاد او اگر ریشه‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی را به عنوان علمی امروزی دنبال کنیم به این نتیجه مهم می‌رسیم که نطفه جامعه‌شناسی اساساً در واکنش به اثبات‌گرایی فراگیری که در قرن نوزدهم رواج داشت بسته شد اما، با وجود تضاد در رویکردها، جامعه‌شناسی به شدت وابسته به داده‌ها و آماری بود که اثبات‌گرایان ثبت و ضبط کرده بودند. به اعتقاد ترنر، جامعه‌شناسان برای اینکه مسیر خود را از مسیر اثبات‌گرایان جدا کنند بر این اصل مارکسیستی اصرار ورزیدند که محیط نقش تکوینی در طبیعت دارد. ترنر معتقد است که بنا بر این اصل در جامعه‌شناسی، واقعیت‌های محیط اجتماعی مهم‌تر از مسئله بدن شدند و دوگانه اصلی جامعه‌شناسی کلاسیک دوگانه جامعه/خود شد (ترنر، ۲۰۰۸، ص. ۳۳-۳۴). از آنجایی که اثبات‌گرایان در رفتارشناسی انسان و جوامع بیشتر به عوامل زیستی می‌پرداختند و در قرن نوزدهم، بدن زیستی مبنای تعریف چیستی بدن بود، جامعه‌شناسان که رفتارشناسی خود را بر عوامل محیطی متکی کرده بودند علاقه خود را به مسئله بدن از دست دادند. مطالعات بدن نیز، به تبع این نوع نگاه، محدود به مطالعات رفتارها و تکنیک‌های بدنی به عنوان زیرمجموعه‌ای از رفتار انسان‌ها در جامعه شد. به گفته شیلینگ، مطالعات بدن در آثار جامعه‌شناسانی چون امیل دورکیم^۲، ماکس وبر^۳ و گئورگ زیمل^۴ از همین جنس بودند و به بدن به عنوان موجودیت صرفاً فیزیکی و زیستی که در اختیار روابط اجتماعی بود می‌نگریستند (شیلینگ، ۲۰۰۳، ص. ۱۸۰).

1. Chris Shilling
2. Émile Durkheim
3. Max Weber
4. Georg Simmel

۳. بحث و بررسی

۳. ۱. بازگشت بدن: بازتعریف بدن در مطالعات جامعه‌شناسی نوین

در اواخر قرن بیستم در غرب، جنبشی در مطالعات جامعه‌شناسی تحت عنوان «بازگرداندن بدن»^۱ شکل گرفت. «این جنبش در کثرت تألیفاتی درباره بدن [در دهه هشتاد و نود میلادی]، تأسیس نشریه‌ای تخصصی با نام *بدن و جامعه*^۲ در سال ۱۹۹۵ و در پی آن، تأسیس دروس دانشگاهی درباره بدن نمود یافت» (فریزر و گرکو، ۲۰۰۵، ص. ۱). این جنبش از تحولات فکری که در بخش پیشین به آن‌ها پرداختیم تأثیر گرفته بود. هدف اصلی جنبش این بود که بدن را بی آنکه تبدیل به ابژه شود در مرکز مطالعات جامعه‌شناسی قرار بدهد. از آنجا که علم طب پس از مدرنیته با تمرکز بر بدن زیستی نقش بسزایی در ایجاد نگاه ابژه‌وار به بدن داشت، نخستین بارقه‌های این مطالعات بر رابطه بین بدن و طب پرتو افکند. زیرشاخه‌ای از علم جامعه‌شناسی به نام «جامعه‌شناسی سلامت و بیماری» در خلال همین دهه‌ها شکل گرفت. البته عوامل دیگری نیز در پیوند مطالعات بدن با مطالعات حوزه سلامت وجود دارد. ماریام فریزر و مونیکا گرکو پس از تحلیل این عوامل تأکید می‌کنند که به‌طور کلی مسئله بدن متعلق به حوزه زیست‌شناسی فرض می‌شد و ورود مطالعات جامعه‌شناسی به حوزه سلامت به نوعی باز پس‌گیری بدن از رشته زیست‌شناسی و تأکید بر این امر بود که بدن در مرز بین بعد زیستی و اجتماعی قرار داشته و مطالعه آن ناگزیر می‌بایست یک پژوهشی بینارشته‌ای باشد (۲۰۰۵، ص. ۶-۹). به‌هرحال، جامعه‌شناسی بدن به حوزه سلامت محدود نبود و خیلی زود به حوزه‌های دیگری نظیر فلسفه، فناوری، اقتصاد، معماری، اخلاق، حقوق و تربیت بدنی پیوند خورد. ریشه‌های این جنبش تنانه به آثار پدیدارشناسانی چون مرلو-پنتی، جامعه‌شناسانی چون مارسل موس^۳ و اروینگ گافمن^۴، پاسااختارگرایانی چون میشل فوکو و مردم‌شناسانی چون

1. bringing bodies back in

2. *Body and Society*

3. Marcel Mauss

4. Erving Goffman

مری داگلاس^۱ می‌رسید، اما تأکیدی که بر سوژه انگاشتن بدن در این دهه‌ها بود وجه تمایز آن‌ها را با آثار پیشین رقم می‌زد. این نگاه سوژه‌وار به بدن در جامعه‌شناسی نوین مفاهیم جدیدی از قبیل «بدن باز»^۲، «خود تنانه» و «بدن زیسته» را شکل داد که درک هریک از آن‌ها نگاهی جامع به سیر مفهوم بدن می‌طلبد.

کتاب *جامعه و بدن* برایان ترنر که در سال ۱۹۸۴ انتشار یافت تا سال‌ها بیانیه این جنبش تنانه در جامعه‌شناسی تلقی می‌شد. ترنر معتقد بود که بدن استعاره اصلی جوامع مختلف برای ساخت هویت اجتماعی است که معنای آن در کشمکش گفتمان‌های غالب شکل می‌گیرد. از این‌رو به اعتقاد او مطالعات جامعه‌شناختی بدن می‌تواند بر چهار محور اصلی متمرکز باشد: «تولید و مدیریت جمعیت در زمان و مکان، مهار و بازنمایی بدن به‌عنوان ابزار هویت» (ترنر، ۲۰۰۸، ص. ۴۲). به عقیده ترنر وجود دوگانه منطق/میل^۳ و دوگانه‌های وابسته به آن در تاریخ تفکر غرب بود که مطالعه بدن حول این چهار محور را ایجاب می‌کرد. ترنر بخش اعظم کتاب خود را به بررسی زوایای این رویکرد و تحلیل تاریخی دوگانه‌های مختلف در جامعه غرب اختصاص داد و کوشید که مطالعات پیش از خود را ذیل یکی از این چهار محور قرار داده و به بیان نقاط ضعف و قدرت آن‌ها پردازد. جامعه‌شناسی بدن در نگاه او، تحلیل روش گفتمان‌های غالب برای اعمال دوگانه‌های فرهنگی اجتماعی خود بر بدن و جوامع بود. ترنر به تفصیل در این کتاب به تبیین تفاوت رویکرد خود با نظریه‌های پیشین به‌ویژه نظریه‌های میشل فوکو پرداخته و سعی می‌کند از تنمۀ دوگانه‌انگاری‌های فلسفی که به‌زعم او حتی در آثار پساساختارگرایانی مثل فوکو نیز مشهود است فاصله بگیرد. از منظر محقق ادبی می‌توان گفت که چهارمین محور مورد نظر ترنر که مطالعه «بازنمایی بدن به‌عنوان ابزار هویت» است پیوند نزدیکی با مطالعات پساساختارگرایانه بدن در ادبیات دارد که با رویکرد تحلیل گفتمان به

1. Mary Douglas

2. open body

3. reason/desire

بررسی متون ادبی می‌پردازند. اما قضیه این است که داستان مطالعات بدن به فرمول ترنر ختم نمی‌شود.

پس از اینکه ترنر شماری از دوگانه‌ها را در کتاب خود از لحاظ تاریخی بررسی کرد و به نقد کشید به چالش کشیدن این دوگانه‌ها، که به واسطه شهرت دوگانه ذهن/بدن دکارت اغلب از آنان به عنوان دوگانه‌های دکارتی یاد می‌شود، به مرور به نوعی سنت در نظریه‌پردازی‌های حوزه بدن تبدیل شد. شمار زیادی از کتاب‌ها و مقالاتی که در حوزه جامعه‌شناسی بدن در دو دهه پایانی قرن بیستم و دهه آغازین قرن بیست و یک نگاشته شدند فصل یا سرفصل مجزایی به بحث دوگانه‌های دکارتی اختصاص دادند. ناگفته نماند که نویسندگانی نیز در همین سال‌ها بر آن شدند تا از دوگانه ذهن/بدن دکارت دفاع کنند (از جمله بیکر و موریس^۱، ۱۹۹۶) یا با تحلیل تاریخی و موضوعی تأملات فلسفی دکارت، فلسفه وی را از متهم بودن به دوگانه‌انگاری تبرئه کنند (از جمله روزماند^۲، ۱۹۹۸). حتی خود مرلو-پنتی هم با وجود نقدی که بر دوگانه‌انگاری می‌نویسد اساس نگاه دوگانه‌انگارانه را در بدفهمی فلسفه دکارت و نه لزوماً در افکار خود دکارت می‌داند (۱۹۶۷). به هر روی این دفاعیات فلسفی تاریخی راه خود را آن‌چنان که باید به جامعه‌شناسی بدن باز نمی‌کنند. ادلمن و روجی در مقاله‌ای تحت عنوان «جامعه‌شناسی بدن» مدعی می‌شوند که جامعه‌شناسی بدن، با تمام تکثر و تنوعی که دارد، «پروژه‌ای است مشترک برای ساخت‌شکنی دوگانه‌های سهل‌انگار و برای فهم تنانگی هویت انسان در دل روابط اجتماعی که جنبه‌هایی به غایت جسمانی دارند» (۲۰۱۵، ص. ۸).

هرچند تمایل به ساخت‌شکنی با ترنر شروع نشد و فلاسفه برساختارگرا، پسااستعمارگرایان و فمینیست‌ها همه پیش از او از آن سخن رانده بودند، تقابل با دوگانه ذهن/بدن در جامعه‌شناسی که شاید بیشتر از تأثیر از هر مکتب دیگری و امدار فلسفه مرلو-پنتی (۱۹۶۷ و ۲۰۰۲) بود، چنان مرکزیت یافت که فرمول خود ترنر نیز

1. Baker and Morris

2. Rozemond

بر همین اساس توسط جامعه‌شناسان بدن زیر سؤال رفت. تنها چهار سال پس از چاپ *بدن و جامعه*، پیتر فروند^۱ نظریه‌های ترنر را نمونه بارز مطالعاتی خواند که نتوانسته‌اند از دوگانۀ ذهن/بدن به اندازه کافی فاصله بگیرند (فروند، ۱۹۸۸، ص. ۸۴۲). در سال‌های بعد، ترنر در ویرایش‌های بعدی این کتاب و نیز در *سامان بدن‌ها* (۱۹۹۲)، کتابی که با بحث درباره مفاهیم سلامت و بیماری به حوزه جامعه‌شناسی وارد می‌شود، به سامان‌دهی نظریه‌ها و بازنگری روش‌شناسی خود پرداخت؛ اما کریس شیلینگ (۲۰۰۳)، یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های این حوزه در دهه‌های بعد، به نقد نظریه‌های ترنر در *جامعه و بدن* و نیز تحلیل انتقادی روش‌شناسی او در *کنترل بدن‌ها* پرداخته و عنوان کرد که تأثیری که ترنر از نظریات ضد میناگرایی فوکو گرفته همواره او را به سمت غفلت از بعد جسمانی وجود سوق می‌دهد. نقطه ضعف مطالعات ترنر این بود که به حد کفایت به بعد زیستی بدن و در نتیجه به مفهوم خود زیسته نمی‌پرداخت. اما اجازه بدهید قبل از اینکه این مفهوم را باز کنیم رویکرد برخی دیگر از مطالعات دهه هشتاد را بررسی کنیم.

آنچه جامعه‌شناسی بدن را در دهه هشتاد میلادی از رویکردهای جامعه‌شناختی پیشین در مطالعه بدن متمایز می‌کرد همین میل به عبور از دوگانه‌انگاری‌ها و به دنبال آن پرداختن به پرسش اساسی چیستی بدن بود. غیر از کتاب *جامعه و بدن* ترنر و نیز کتاب *پنج بدن* (۱۹۸۵/۲۰۰۴) جان اونیل^۲ که شهرتش کم از کتاب ترنر نبود، در این دهه چندین کتاب و مقاله مهم دیگر نیز منتشر شد که هریک به نوبه خود می‌کوشید به بررسی مفهوم بدن پرداخته و اهمیت موضوع بدن را بر مبنای مطالعات خود ترسیم کند. در مقاله‌ای تحت عنوان «بازگرداندن بدن: آنچه در یک دهه گذشت»، آرتور فرانک^۳ (۱۹۹۰) به بررسی انواع رویکردها به بدن در مجموع آثار دهه هشتاد پرداخته و برای ساماندهی این رویکردها چهار نوع بدن را معرفی می‌کند: بدن

1 Peter Freund

2. John O'Neill

3. Arthur Frank

«طب‌زده»^۱، «بدن جنسیتی»^۲، «بدن مطیع»^۳ و «بدن گویا»^۴. او سپس به دسته‌بندی مطالعات دهه هشتاد می‌پردازد. «بدن طب‌زده» هسته مطالعاتی را شکل می‌دهد که به تأثیر طب بر تجربه‌ای که فرد از بدن و هویت خود دارد می‌پردازند. مطالعات «بدن جنسیتی» به رابطه بین مفهوم فرهنگی اجتماعی جنسیت و بدن معطوف‌اند. در مطالعات «بدن مطیع»، بدن زاده فنون سلطه‌ای تعریف می‌شود که خود فرد یا عوامل بیرونی به کار می‌برند تا بدن را تحت انقیاد خود در بیاورند و مطالعات «بدن گویا» به نقش کلیدی بدن در نظام زبانی و به تبع آن نظام ادراکی معطوف هستند. در ذیل هریک از این عنوان‌ها، فرانک به بررسی محتوایی آثار و تحلیل معرفت‌شناختی آن‌ها می‌پردازد. به‌عنوان نمونه، او شماری از مطالعات لیکاف و جانسون^۵ از استعاره‌های بدنی را در قسمت بدن گویا قرار می‌دهد. فرانک معتقد است که مطالعات لیکاف و جانسون در تعریفی که از ارتباط بدن و محیط ارائه می‌دهند هم از عینی‌گرایی فاصله گرفته‌اند هم از نسبی‌گرایی و به تعبیری بین این دو پل زده‌اند؛ زیرا آن‌ها از یک سو به وجود جهان و بدن به‌عنوان برون‌ذات معتقدند و از سوی دیگر بر این باورند که تجارب بدنی درک ما از جهان را تهدید می‌کنند (فرانک، ۱۹۹۰، ص. ۱۵۶-۱۵۹).

پلی که بدین طریق بین عینیت و نسبیت زده می‌شود در واقع درهم‌شکستن دوگانه‌های درون/بیرون، صورت/معنا و عینی/انتزاعی است و فرانک از این منظر مطالعات لیکاف و جانسون را ارزشمند و راهگشا می‌خواند. از منظر فرانک آنجا که مطالعات مختلف گرفتار نگرش‌های دوگانه گوناگون از قبیل دوگانه طبیعت/تربیت هستند یا از اساس، تمایلات ضد میناگریانه دارند بازخوردشان این است که بدن یا به دو ساحت مجزای زیستی و اجتماعی تفکیک می‌شود یا صرفاً توده‌ای تعریف می‌شود که گفتمان‌های غالب پزشکی، جنسیتی، سیاسی و زبانی آن را به میل خود سامان داده‌اند. نقطه‌قوت مطالعات جامعه‌شناختی بدن از دیدگاه او جایی عیان می‌شود

1. The Medicalized Body
2. The Sexual Body
3. The Disciplined Body
4. The Talking Body
5. Lakoff and Johnson

که محقق می‌تواند بر شکاف بین این دو ساحت بدن پل زده و در توجه به جنبه‌های ساختاری و زیستی بدن تعادلی برقرار کند. از این رو مطالعاتی که در پرداختن به داده‌ها و نظریه‌ها توازن برقرار می‌کنند (فرانک، ۱۹۹۰، ص. ۱۳۷) یا تحقیق در باب بدن را بر جنبه‌هایی از بدن زیسته خود محقق بنیان می‌نهند تا تجربه زندگی در نوعی خاص از بدن را با گفتمان‌های معطوف به آن نوع از بدن درآمیزند تحسین او را بر می‌انگیزند (فرانک، ۱۹۹۰، ص. ۱۴۲-۱۴۵). در دهه‌های بعد این دو رویکرد بیشتر در تحقیقات به کار گرفته می‌شود (از جمله مارتین^۱، ۲۰۰۱؛ واکو^۲، ۲۰۰۴).

از منظر محقق ادبی، شاید یکی از مهم‌ترین بخش‌های این مقاله بحث سلطه باشد که فرانک در بخش بدن مطیع به آن می‌پردازد. در این بخش فرانک نظریه‌های متأخر میشل فوکو و پیروان مکتب او را در تقابل با نظریات پیر بوردیو^۳ قرار داده و می‌گوید که شاید دیگر زمان عبور از مکتب فوکو رسیده باشد. از نظر او مطالعات بدن در آینده، احتمالاً بیش از اینکه بر خوانش فوکویی از تأثیر نظام‌های سلطه بر بدن استوار باشند به جنبه‌ای از بازی‌های سلطه خواهند پرداخت که بوردیو از آن‌ها تحت عنوان «نیل به وجه تمایز»^۴ یاد می‌کند. تورقی در کتاب‌های دهه‌های بعد مهر تأییدی بر پیش‌بینی او می‌زند. فارغ از شباهت‌های فراوانی که نظریات فوکو و بوردیو دارند، تفاوت اصلی آن‌ها در این است که در تعریف فوکویی از رابطه نظام‌های سلطه و بدن، نقش بدن منفعل است، اما در تفکر بوردیو بدن و اعمال آن در مرکز قرار می‌گیرند. از سوی دیگر مفهومی که بوردیو برای قدرت قائل است بیش از آن که به نظام سلطه فوکو نزدیک باشد به مفهوم هژمونیک قدرت در تفکر آنتونیو گرامشی (۱۹۷۱) شباهت دارد. مفهوم کلیدی وجه تمایز در جامعه‌شناسی بوردیو بالواقع به اعمال بدنی سوژه برای رسیدن به تمایزی اشاره دارد که ویژگی طبقه اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی خاصی است. این وجوه تمایز با قدرتی که در اختیار طبقات

1. Martin

2. Wacquant

3. Pierre Bourdieu

4. the achievement of distinction

مختلف است پیوند داشته و سوژه با نیل به این وجوه تمایز در بازی قدرت شرکت می‌جوید. از این رو در نگاه بوردیو بین سبک زندگی، سلیق، اعمال بدنی و هژمونی ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد (بوردیو، ۲۰۱۰).

یک دهه بعد، شین واتسون^۱ و پیتر جاورز^۲ راه عبور جامعه‌شناسی از دوگانگی‌ها را در دل فلسفه پست مدرن می‌جویند. آن‌ها معتقدند توجه به «اثرگذاری» باید در رأس مطالعات جامعه‌شناختی بدن قرار بگیرد. از نظر واتسون و جاورز (۱۹۹۷)، با پرداختن به جنبه‌های حسی وجود، تمرکز بر توانایی اتصال بدن‌ها به بدن‌های پیرامونشان و توجه به آنچه در مرز بین ماده و فرا ماده قرار دارد می‌توان به مفهوم اثرگذاری دست یافت. آن‌ها در مقاله مشترکشان با تکیه بر نظریه‌های ژیل دلوز^۳ و فلیکس گوتاری^۴، ژان-فرانسوا لیوتار^۵، ویلیام بوروز^۶ و اسلاوی ژیزک^۷ این مفاهیم را تبیین می‌کنند. در همین سال، آیزورن^۸ (۱۹۹۷) راه گذر از دوگانگی ذهن/بدن را در فراموشی راهبردی بدن می‌بیند. به بیان ساده، مطالعه بدن از نظر او، بیش از آنکه مطالعه اشکال و اعضا و حرکات بدن باشد مطالعه مسائل مربوط به بدن است. از نظر او مطالعاتی از قسم مطالعات ژان بودریار^۹، جامعه‌شناس و فیلسوف پسا ساختارگرا، که بیش از حد معطوف به بدن هستند، ناگزیر بدن را به ابژه تبدیل می‌کنند و این چنین بدن به ساحتی برای بازنمایی نشانه‌ها تقلیل می‌یابد. او رویکرد مطالعات جدید بدن را که اصل فراموشی راهبردی را حفظ کرده‌اند، به دو دسته اصلی تقسیم می‌کند: «رویکرد تنانه»^{۱۰} و «رویکرد کردارشناختی»^{۱۱}. مطالعات تنانه بیش از آن که درباره بدن به معنای زیستی و معمول آن باشند نظر به تجربیات بدن و گفتمان‌های حاکم بر

1. Sean Watson
2. Peter Jowers
3. Gilles Deleuze
4. Félix Guattari
5. Jean-François Lyotard
6. William Burroughs
7. Slavoj Zizek
8. Thomas Osborne
9. Jean Baudrillard
10. embodiment approach
11. ethological approach

این تجارب دارند، درحالی که مطالعات کردارشناسی بر این دو پرسش استوارند: «از بدن چه بر می آید؟ و بر بدن چه می رود؟» (آزبورن، ۱۹۹۷، ص. ۱۹۱). مطالعات کردارشناسی که به نظر می رسد بیشتر مورد تأیید او هستند، برای حفظ اصل فراموشی راهبردی، بر این عوامل متمرکز می شوند: «قوای ادغام که باعث پیوند بدن ها می شود، و قوای انفصال که باعث گسست بدن ها می شود» (آزبورن، ۱۹۹۷، ص. ۱۹۳). آزبورن در بخش قوای ادغام به تبیین این مسئله می پردازد که بدن اساساً نه یکپارچه است و نه مرزبندی مشخصی دارد بلکه همواره در تغییر است. انسان با اتصال بدن خود به یک شبکه گسترده به فراموشی این واقعیت که بدن همیشه تکه تکه و در تغییر است دست می زند. برای مثال، «تکنیک گروه گرایی»^۱ باعث می شود که افراد با پیوستن به اعمال بدنی مد نظر گروه به تنانگی خود معنی ببخشند یا «ساختارهای شبکه ای»^۲ مثل فاضلاب ها در جوامع مدرن باعث می شوند انسان به راحتی میزان تبادلات روزمره ای را که بین بدن او و محیط قرار دارد به فراموشی بسپارد، درحالی که فراموش کردن بدن برای جوامع بدوی به این سادگی نبوده است. اما آزبورن معتقد است که قوای انفصال مثل درد یا نقص عضو به ناگاه انسان مدرن را با تجربه تنانگی مواجه می کنند و به ما یادآور می شوند که بدن همواره در حال تغییر و «شدن»^۳ است. دسته بندی ها و مثال هایی که او برای این قوا بر می شمرد هرچند بسیار جسته و گریخته اند حق مطلب را به خوبی ادا می کنند. پرداختن به مثال هایی که آزبورن بر می شمرد از حوصله این بحث خارج است، اما رویکرد کلی که او برای این قسم از مطالعات بدن تبیین می کند به این شرح است: «مطالعات کردارشناسی به بازنمایی چیستی بدن (بر اینکه درباره بدن نظریه پردازی شود یا بر تقلیل ناپذیری آن تأکید ورزیده شود) معطوف نیستند، بلکه به دنبال راه هایی برای پرداختن به مسئله بدن هستند؛ مسئله به مفهوم مثبت آن و نه به معنای مشکل، بلکه به معنای فضایی برای اندیشه و عمل» (آزبورن، ۱۹۹۷، ص. ۱۹۲).

1. sociality technique
2. network systems
3. becoming

در دهه‌های بعد، مطالعات بدن در موضوعات مختلفی وارد می‌شوند و پراکندگی روش‌شناختی و موضوعی این مطالعات این قبیل دسته‌بندی‌ها را، اگر نگوئیم ناممکن، محدود و تخصصی می‌کند. اغلب کتاب‌هایی که در قرن بیست و یک در باب نظریه‌های بدن نگاشته شده‌اند محدود به موضوعی خاص هستند (از جمله فاکس ۲۰۱۲؛ هورن، جری و تاملینسون^۱، ۲۰۱۴)؛ اما برخی دیگر رویکرد جامع مطالعات دهه هشتاد به مسئله بدن را با دو راهکار حفظ کرده‌اند: تقسیم فصول کتاب بر مبنای نظریه‌پردازان و یا براساس دغدغه‌های مشترک آن‌ها (از جمله هنکاک^۲ و دیگران، ۲۰۰۰؛ فریزر و گرکو ۲۰۰۵؛ کرگان ۲۰۱۲). به گمان نویسندگان این مقاله، در اکثر این آثار مفاهیم پایه‌ای و مشترکی وجود دارند که ریشه بسیاری از آن‌ها به همان آثار دهه‌های هشتاد و نود بر می‌گردد. یکی از این مفاهیم کلیدی مفهوم «بدن زیسته» است. مطالعات بدن زیسته بر تجارب و احساسات بدن متمرکز می‌شوند. بحث تجارب و احساسات، بدن را با محیط پیرامون آن مرتبط می‌کند. تقابل اعمال بدن و محیط پیرامون تمرکز محقق را بر هر دو ساحت فردی و عمومی، زیستی و اجتماعی نگه می‌دارد. یکی از مبانی نظری مطالعات بدن زیسته این است که با دو گانه‌های دکارتی در می‌افتد و از تفکیک وجود به دو بعد ذهن/بدن یا تقسیم بدن به دو ساحت زیستی/اجتماعی می‌پرهیزد. مفهوم بدن زیسته در واقع حاصل یک تغییر در نسبت رابطه خود و بدن است. این تغییر بر این مهم تأکید می‌کند که گزاره «من بدن دارم» گزاره‌ای ناکارآمد است. به زبان ساده‌تر، در این مطالعات دو پیش فرض وجود دارد:

۱. من بدنم هستم و بدنم من است؛^۲ تجارب من هرگز بی‌واسطه نبوده و در دل ساختارهای اجتماعی فرهنگی شکل می‌گیرد، اما از مطالعه و تحلیل این ساختارها نمی‌توان به تمام ابعاد تجارب من دست یافت. بند اول، خود به مفهوم اساسی دیگری در جامعه‌شناسی بدن بر می‌گردد: مفهوم «خود تنانه». این چرخش از کلمه سوژه به کلمه خود تنانه معرف نوعی تغییر در نگرش است. جامعه‌شناسی بدن دیگر مفهوم

1 Horne, Jarry and Tomlinson

2. Hancock

سوژه برساخت‌گرایان را قبول ندارد. اینکه بدن یا خود، منفعلانه، از دل ساختارهای فرهنگی اجتماعی زاده شده باشند، بی‌آنکه بعد مادی و زیستی آن‌ها نقشی در آن‌چه به آن تبدیل شده‌اند بازی کرده باشد، دیگر تحلیلی نخ‌نما شده است (نگاه کنید به بلکمن، ۲۰۰۸، ص. ۲۰-۲۳). مفهوم خود تنانه به هر دو بُعد زیستی و اجتماعی توجه دارد: بُعد اجتماعی آن در مفهوم خود و بُعد زیستی آن در مفهوم تنانه بازتاب داده می‌شود. این مفهوم با پیوندی که بین مطالعات زیست‌شناسی و مطالعات اجتماعی برقرار می‌کند هم از جبرگرایی زیستی و هم از برساخت‌گرایی اجتماعی فاصله می‌گیرد.

اجازه بدهید با ذکر مثالی ملموس از مطالعات متأخرتر برخی از رویکردها و مفاهیمی را که در دهه هشتاد مورد تأکید قرار گرفتند تبیین کنیم. فاکس (۲۰۱۲) در کتابی با عنوان بدن که مخاطبین اصلی آن کسانی هستند که در حوزه سلامت مشغول به کار هستند، با خلق شخصیتی خیالی به نام آلیس مارتین^۱ که از بیماری آرتروز رنج می‌برد مرز بین داده، نظریه، خیال و واقعیت را در می‌نوردد تا بر مفهوم بدن زیسته تأکید کند. او از طریق شرح حال آلیس بر این مهم تأکید می‌ورزد که تجربه تنانه آرتروز ابعاد مختلفی دارد. از نظر او با وجودی که علم پزشکی اطلاعات زیادی از بیماری آرتروز و روش‌های درمان آن دارد و زیست‌فناوری‌های درمانی این بیماری پیشرفت شایانی داشته‌اند این اطلاعات و فناوری‌ها بدون پرداختن به خود تنانه‌ای که آرتروز را تجربه می‌کند نمی‌توانند روند درمانی درستی را در پیش بگیرند. او با استفاده از نظریه‌های دلیوز و گوتاری به هم‌بندهای^۲ مختلفی می‌پردازد که با آرتروز آلیس در ارتباط هستند. آلیس، زنی ۷۵ ساله که در طبقه چندانم یک آپارتمان تنها زندگی می‌کند، یک عمل زانو انجام داده و عمل دیگری در پیش دارد، فعال اجتماعی است و فرزندانش دور از او زندگی می‌کنند و استقلال خود را بخش مهمی از هویت فردی‌اش می‌داند، نیاز به روندی درمانی دارد که با تجارب تنانه او همخوانی داشته

1. Alice Martin

2. assemblage

باشد. فاکس برای ساختن و پرداختن شخصیت آلیس و شرح مصائب او بر داده‌های مطالعه دیگری که با تکیه بر مصاحبه و مشاهده انجام داده است تکیه می‌کند (فاکس، ۲۰۰۵). مطالعه پیشین او نشان داده است که تجربه کهلوت سن در جامعه آماری او، تایلند و استرالیا، به تعریف فرهنگی اجتماعی کهلوت و از کار افتادگی، ارتباط بدن فرد مسن با بدن‌های اطراف او و نظام‌های گفتمانی حاکم بر این تجارب بستگی دارد. به‌عنوان نمونه، باورهای بودایی مصاحبه‌شوندگان در تایلند و نیز زندگی در کنار اعضای جوان‌تر خانواده، پذیرش کهلوت سن به‌عنوان بخشی از چرخه زندگی را برای آن‌ها سهل می‌کند، درحالی‌که مصاحبه‌شوندگان در استرالیا اغلب به‌سختی با مسئله از دست‌دادن استقلال کنار می‌آیند (۲۰۱۲، ص. ۹۱). از سوی دیگر شمار زیادی از مصاحبه‌شوندگان تایلندی رسیدگی به وضع خود را وظیفه مراقبان خود که اغلب فرزندان‌شان هستند می‌دانند و از اینکه مسئولیت آن‌ها کمتر شده است بعضاً لذت می‌برند، درحالی‌که تعریف متفاوتی که استرالیایی‌ها از هویت دارند باعث می‌شود از کارافتادگی خود را باری بر دوش مراقبان خود و جامعه ببینند. با تکیه بر داده‌ها و مشاهده و با خلق آلیس مارتین، کاراکتر خیالی این کتاب، فاکس ارتباط آرتروز با مجموعه عواملی را که با تجربه تنانگی آرتروز در پیوند هستند برای کسانی که به‌عنوان مراقب در حوزه سلامت کار می‌کنند روشن می‌کند.

پیداست که از لحاظ روش‌شناسی، در مطالعات بدن رویکردهای جدید و متنوعی به‌کار گرفته شده است. بخشی از این تغییر روش‌شناسی، به گفته ادلمن و روجی (۲۰۱۵)، به سبب این بوده که مطالعات بدن در جامعه‌شناسی نوین با تحولاتی بنیادی در روش تحقیق علوم اجتماعی همزمان شده است. یکی از این روش‌های تحقیق جدید که ردپای آن در مثالی که در بالا ذکر شد نیز مشهود است، گرایش به نوعی رویکرد قوم‌نگارانه^۱ است: رویکردی که برای مطالعه تنانه مردم یک جامعه به جمع‌آوری داده درباره تجارب آن‌ها از زبان خودشان می‌پردازد. ادلمن و روجی (۲۰۱۵) علت دیگر این تغییرات روش‌شناختی را در ظهور فناوری‌هایی می‌جویند که

1. ethnographic

مفهوم بدن را دگرگون کرده‌اند. ناگفته پیداست که اساس این مطالعات با وجود روش‌های متفاوتی که به کار می‌برند هنوز همان است که پیش‌تر در مقاله آذربورن دسته‌بندی شده بود، بدین معنی که یا بر تجربیات بدن توجه دارند یا بر اینکه بدن چیست و از آنچه برمی‌آید متمرکزند. فناوری‌های زیستی، با پیوند بدن‌های گوناگون به یکدیگر، نه تنها در تعریف چیستی بدن علوم مختلف را با مسائلی اساسی مواجه کرده‌اند، بلکه محققان و نظریه‌پردازان حوزه بدن را با این پرسش روبه‌رو کرده‌اند که مرز بدن خود و دیگری کجاست؟ تأمل درباره پاسخ این پرسش مفهوم «بدن باز» را مطرح کرده است.

مجله جامعه و بدن که پس از گذشت چند دهه هنوز یک‌تاز میدان در حوزه مطالعات بدن است مطالعات بدن باز را زیرفصل بخش اهداف و حیطه خود ذکر می‌کند. توجه به «بدن باز» از جهتی بازگشت به مفهوم بدن پیش از مدرنیته است که بدن را از محیط و طبیعت جدایی‌ناپذیر می‌دید (نگاه کنید به ترنر، ۲۰۰۸، ص. ۳۹)، ولی از سوی دیگر به سبب تأکیدی که بر «اثرگذاری» داشته و به واسطه توجهی که به فناوری‌های زیستی آینده دارد مفهومی تراشیری و فرانسانی است. درک مفاهیم «خود تنانه»، «بدن زیسته» و «بدن باز» فقط در پیوند با یکدیگر امکان‌پذیر است. به‌عنوان مثال، بسیاری مفهوم فرانسان را در غلبه فناوری‌های آینده بر ضعف‌های انسانی و در امکانات وسیعی که فناوری برای دست بردن در بدن فراهم می‌کند درک می‌کنند، اما آن‌چنان که لیزا بلکمن، سردبیر مجله جامعه و بدن، در کتاب بدن: مفاهیم پایه یادآور می‌شود توجه به بدن باز، از منظر مطالعات تنانه، توجه به مسائل اخلاقی و اجتماعی است که با مفهوم تراشیر درهم تنیده‌اند؛ زیرا مفهوم بدن زیسته به ما یادآور می‌شود که بدن شیء نیست که بتوان به‌راحتی و بدون هیچ پیامدی در آن دست برد: بدن من است و من به واسطه بدنم در جهان زیست می‌کنم و فناوری‌های زیستی نباید به سهولت چشمشان را بر تنانگی و بعد وجودی بدن ببندند (بلکمن، ۲۰۰۸، ص. ۱۱۶-۱۱۸).

اجازه بدهید پیش از عبور از این بحث به مثال دیگری را نیز ذکر کنیم که هم به مفهوم بدن باز اشاره دارد و هم روش‌شناسی آن بسیار نو و براساس تجربه محقق است. بلکمن در کتاب خود به مطالعه‌ای اشاره می‌کند که نه تنها مرز بین خود و دیگری را به چالش می‌کشد بلکه مفهوم اثرگذاری را در فضای ارتباط بین انسان و غیر انسان به تصویر می‌کشد. در این پژوهش، محقق با آگاهی از نتایج برخی از مطالعاتی که در حوزه اثرگذاری انجام شده تلاش می‌کند که با وجود فلج^۱ عضو در اسب خود با شبیه‌سازی حرکات یورتمه و حرکت دادن بدن خود بر پشت اسب به او القا کند که در حال یورتمه است تا شاید احساس بدن اسب با احساس بدن سوارکار یکی شده و اسب بر ضعف عضلانی خود غلبه کند. با مداومت این تمرین‌ها عضلات اسب مجدد به کار افتاده و قدرت راه رفتن را باز می‌یابد (بلکمن، ۲۰۰۸، ص. ۸-۹ و ۱۱۹). این پژوهش که نتایج آن در مجله جامع و بدن نیز به چاپ رسیده است نشان می‌دهد که چگونه تأکید صرف بر ساحت زیستی بدن و نادیده گرفتن ارتباط بین ذهن و بدن باعث شده که کمتر مطالعاتی در جستجوی راه‌های درمان نوین از طریق اثرگذاری پیوند بدن‌ها بر مجموعه بدن و ذهن باشند.

کتاب *بدن: مفاهیم پایه* نوشته لیزا بلکمن مانند کتاب برایان ترنر که در ابتدای این بخش به آن پرداختیم کتاب جامعی است که تحت سرفصل‌هایی روشن با طبقه‌بندی‌هایی کوچک به شمار زیادی از دغدغه‌های مشترک محققان بدن می‌پردازد و تحقیق‌های بسیاری را معرفی و بعضاً تحلیل می‌کند، اما در فاصله چاپ این دو، کتاب دیگری در حوزه جامعه‌شناسی بدن به چاپ می‌رسد که در نوع خود کم نظیر است: کتاب *بدن و نظریه اجتماعی* (۲۰۰۳) نوشته کریس شیلینگ که در کتاب‌نامه اغلب آثار متأخری که ذکر شد به چشم می‌خورد و پیش‌تر نیز به آن اشاره گذرایی کردیم. شیلینگ در این کتاب نگرانی خود را از پراکندگی مطالعات بدن ابراز کرده و عنوان می‌کند که این تکثر و تنوع، در پرداختن به مسئله بدن، به بی‌ثباتی در تعریف بدن منجر شده است. او می‌نویسد: «در دهه نود، دیگر یک چیز معلوم بود، اینکه

1. paralysis

تعریف بدن معلوم نیست و بدن می‌تواند مثل یک دال انعطاف‌پذیر به هر چیزی غیر از خود دلالت کند» (شیلینگ، ۲۰۰۳، ص. ۱۸۱). او در این کتاب عنوان می‌کند که بدن به دالی بدل شده که هرکسی از ظن خود یار آن می‌شود و این باعث شده که بدن به چیزی در حد یک استعاره تنزل یابد. شیلینگ در این کتاب ضمن بررسی سیر مطالعات بدن بر جنبه مادی بدن تأکید می‌ورزد و از فلاسفه و نظریه‌پردازانی که مادیت بدن را در زبان بازی نظری گم می‌کنند انتقاد می‌کند. او در کتاب دیگری، *تغییر بدن: عادت، بحران و خلاقیت* عنوان می‌کند که مطالعات بدن باید مهم‌ترین درس خود را از عمل‌گرایان بگیرند که معتقدند «اعمال توسط افراد انجام می‌شوند، افراد تنها در دل ساختارهای اجتماعی و طبیعی پا به عرصه وجود می‌گذارند، اما ظرفیت‌ها و نیازهای نوظهور افراد از این ساختارها فراتر می‌رود و باعث می‌شود که آن‌ها در تکوین محیط اجتماعی خود نقشی فعال داشته باشند» (شیلینگ، ۲۰۰۸، ص. ۵). عمل‌گرایی مورد نظر شیلینگ در شمار زیادی از مطالعات جامعه‌شناختی بدن مبنای کار قرار می‌گیرد، اما حتی یک نگاه گذرا به مقالاتی که *مجله بدن و جامعه* در دهه اخیر به چاپ رسانده نشان می‌دهد که تنوع در روش‌شناسی کماکان باقی مانده است. شاید بتوان گفت که فراگیرترین تأثیر شیلینگ همان تأکید بر بعد زیستی و مادی بدن و روی‌گرداندن او از استعاره بازی باشد، تأثیری که بازخورد آن برای محققان ادبیات که با بدن زیستی و مادی سر و کار چندانی ندارند خیلی دل‌انگیز به نظر نمی‌رسد. از این رو دور از انتظار نیست که *مجله بدن و جامعه* در لیست بلندبالایی که از حوزه‌های مقالات بین‌رشته‌ای در مطالعات بدن ارائه می‌دهد نامی از ادبیات نمی‌برد.

۲.۳. سرگشتگی بدن: وضعیت کنونی مسئله در مطالعات ادبی

به گمان نویسنده، مطالعات بدن در ادبیات در واقع با مسائل عدیده‌ای روبه‌روست. از یک سو بی‌توجهی به مفاهیم بنیادی جامعه‌شناسی، از قبیل عبور از دوگانه‌های دکارتی که در دهه‌های اخیر در جنبش مطالعات بدن مطرح بوده است باعث شده مطالعات ادبی از این جنبش تنها محبوبیت موضوع بدن را وام بگیرند و

اگر به نقل قول کانینگ (۱۹۹۹) در ابتدای مقاله برگردیم این قسم از مطالعات بدن هیچ ارتباط معناداری با مفهوم بدن در جامعه‌شناسی ندارند. از سوی دیگر به این دلیل که مطالعات بدن در ادبیات در پیوند با شاخه‌های مطالعات زنان و مطالعات برساخت‌گرایانه حتی پیش از جنبش مطالعات بدن در جامعه‌شناسی نیز وجود داشته است، تعداد کثیری از مطالعات ادبی کماکان همان خط سیر را دنبال می‌کنند. با این حال، اگر به نقدهایی که جامعه‌شناسان به برساخت‌گرایان وارد دانسته‌اند توجه نکنیم حرکت در این مسیرهای از پیش پیموده شده ما را به مطالعات جامعه‌شناسی بدن نزدیک نخواهد کرد. اگر به دلایل تأکید جامعه‌شناسان بر مفهوم بدن زیسته توجه کنیم خواهیم دید که اساسی‌ترین مشکل ما در ادبیات این است که «در ادبیات بدنی وجود ندارد» (هیلمن و ماد، ۲۰۱۰، ص. ۳). این غیبت بدن به مفهوم زیستی آن در ادبیات عده‌ای را برآن داشته است که گمان کنند هر جا سخن از دل و دست و سر و پا بود ما با بدن زیسته مواجه هستیم و این چنین تصور نادرستی به اختلاف بر سر فهم بدن در ادبیات و جامعه‌شناسی دامن زده است.

هیلمن و ماد در مقدمه‌ای که بر *راهنمای کمبریج برای مطالعات بدن در ادبیات* (۲۰۱۵) می‌نویسند تأکید می‌کنند که ادبیات از منظر مطالعات تنانه چیزی کم از فلسفه و علوم ندارد. آن‌ها از زوایای گوناگونی به نقاط مشترک بازنمایی بدن در ادبیات و مطالعات نوین بدن می‌پردازند. هر چند هیلمن و ماد مدعی این نیستند که گزینش آن‌ها در *راهنمای کمبریج برای مطالعات بدن در ادبیات* اثری بینارشته‌ای را پدید آورده و در به‌کار بردن کلمه جامعه‌شناسی بسیار محتاط عمل می‌کنند. آن‌ها با تقسیم کتاب به سرفصل‌هایی که رابطه نزدیکی با مفاهیم کلیدی در مطالعات اخیر بدن در جامعه‌شناسی دارد پیوند این مجموعه را با این رشته نگه می‌دارند؛ هیلمن و ماد خود معترف هستند که هنوز در تحقیقات ادبی بدن و به تبع آن در مباحثی که در این کتاب به‌عنوان نمونه ارائه شده، نوعی «کثرت‌گرایی نظری التقاطی» وجود دارد (هیلمن و ماد، ۲۰۱۵، ص. ۲).

هیلمن و ماد (۲۰۱۵) مطالعات معمول ادبی بدن را به چند دسته کلی تقسیم می‌کنند. به گفته آنان، تعداد کثیری از مطالعات بدن در ادبیات پیرو تفکر فوکویی یا پسالاکانی‌اند. تعدادی دیگر ماتریالیسم فرهنگی را مبنای کار قرار داده‌اند، و گروه سوم هم هستند که بر پدیده‌شناسی فرانسوی پس از جنگ تکیه می‌کنند. اگر ما از دید جامعه‌شناسی به این مطالعات نگاه کنیم باید بگوییم که هر سه گروه ممکن است راه را خطا بروند. گروه اول به دلیل ماهیت برساخت‌گرایی که مطالعات آنان دارد ممکن است بدن تنانی را به دست فراموشی بسپزند و به بدن صرفاً به چشم یک ابژه نگاه کنند. گروه دوم دید تاریخی اجتماعی وسیع‌تری را اتخاذ می‌کنند و به همین سبب پیوند نزدیک‌تری با مطالعات جامعه‌شناسی بدن دارند، اما اشتباهی که ممکن است دام‌گیر آن‌ها شود این است که فراموش کنند «بدنِ متنی»^۱ معادل عینی و واقع‌نمای بدن مادی نیست و می‌تواند مستقل از آن به حیات خود ادامه دهد. به بیان ساده‌تر، هرچند در تحلیل بدنِ متنی شرایط تاریخی اجتماعی متن باید مد نظر قرار گیرد، نمی‌توان فرض را بر این گذاشت که بدن متنی، فارغ از بعد زمانی مکانی که با بدن مادی دارد، می‌تواند ما را بی‌واسطه به بدن‌های زیسته‌ی زمانه خود متصل کند. پس در اینجا نیز همان مسئله پیشین مطرح می‌شود که اگر دغدغه‌های اصلی جامعه‌شناسی بدن مبنای کار قرار نگیرد توجه صرف به بعد تاریخی اجتماعی بدنِ متنی به‌خودی‌خود نمی‌تواند ادبیات را آنچنان که شایسته است به مطالعات جامعه‌شناسی بدن پیوند دهد. گروه سوم، به بدن متنی و معنای نمادی آن توجه می‌کنند، اما آنچه باید به آن توجه داشته باشند انتقادی است که جامعه‌شناسان به پدیدارشناسان وارد دانسته‌اند: غفلت از بعد اجتماعی‌زیستی و توجه صرف به معانی نمادین بدن.

هیلمن و ماد دو نکته اساسی را مد نظر قرار می‌دهند که مجموعه مقالات انتخابی آن‌ها را به حوزه جامعه‌شناسی نزدیک می‌کند. آن‌ها از یک سو به مفهوم تجربه‌تانگگی تأکید می‌ورزند و از سوی دیگر از چیستی بدن سخن می‌گویند. از نظر آن‌ها،

1. textual body

بازنمایی بدن در ادبیات، تجارب زندگی تنانه را به تصویر می‌کشد و بازنمایی‌های ادبی که تأکید بر ارتباط هویت و تجربه تنانگی دارند می‌توانند به مطالعات «خود تنانه» پیوند بخورند. با الهام از گزینش هیلمن و ماد، می‌توان گفت که پرداختن به زوایای تجربه بدن متنی می‌تواند ادبیات را به مطالعات جامعه‌شناسی نزدیک کند. تجاربی تنانه از جنس تجربه بودن بدنی با جنسیت، نژاد و یا پوششی خاص، تجارب تنانه درد و لذت، از کارافتادگی و سالخورده‌گی، تجربه پیوند با بدن‌های دیگر، بدن‌هایی از جنس فناوری یا بدن‌هایی فراانسان و حتی تجربه شهود همه تجاربی هستند که جامعه‌شناسی بدن در سال‌های اخیر به تفصیل به آن‌ها پرداخته است. می‌توان مدعی شد که استفاده از داده‌های جامعه‌شناسی درباره زوایای تاریخی اجتماعی این تجارب و پرداختن به بازنمایی این تجارب در ادبیات می‌تواند پلی بین این دو رشته باشد. اما باید در نظر داشت که پرداختن به تجارب بدن متنی، بیشتر در ادبیات روایی معنی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، هیلمن و ماد (۲۰۱۵) عنوان می‌کنند که بازنمایی بدن در ادبیات فضای مناسبی را برای پرداختن به مرزهای قابل انعطاف مفهوم بدن فراهم می‌کند؛ چراکه شاهکارهای ادبی آنجا که وارد بحث بدن می‌شوند، اغلب، چیستی بدن را به چالش می‌کشند. این دیدگاه آنان را می‌توان به مطالعه بدن در ادبیات غیر روایی تعمیم داد و در مطالعات بدن ادبی به دنبال استعاره‌ها و بازنمایی‌هایی بود که مفهوم سنتی بدن را به چالش کشیده و به‌عنوان مثال ما را با بدن‌هایی بی‌مرز رو به رو می‌کنند که در پیوند با بدن‌های دیگر با مفهوم نوین هویت و بدن در شدن همخوانی بیشتری دارند.

هر چند ادبیات در لیست مطالعات بین رشته‌ای سرشناس‌ترین مجله مطالعات جامعه‌شناسی بدن از قلم افتاده است، مطالعات فرهنگی همچنان در ابتدای این لیست جایگاه خود را حفظ کرده است. با توجه به این نکته و مسائلی که در بالا ذکر شد نگارندگان مقاله پیش رو بر این باورند که مطالعات ادبی اگر رویکرد مطالعات فرهنگی را در روش‌شناسی خود نهادینه کنند می‌توانند با مطالعات جامعه‌شناسی پیوند نزدیک‌تری برقرار کنند. اگرچه نزدیک‌ترین رویکرد در ادبیات به مطالعات

جامعه‌شناسی بدن رویکرد مطالعات فرهنگی است، با در نظر گرفتن پیش‌شرط‌هایی که اسلوب جامعه‌شناسی بدن را حفظ کنند می‌توان از تحلیل گفتمانی و تحلیل نشانه‌شناسی اثر ادبی نیز به جامعه‌شناسی بدن پل زد. نگارندگان مقاله پیش رو در مطالعات اخیر خود این راه را در پیش گرفته‌اند لیکن ذکر مثال‌های که از ادبیات و به ویژه شعر انگلیسی‌امریکایی بود از اهداف این مقاله فاصله داشت.

کتاب *راهنمای کمبریج برای مطالعات بدن در ادبیات* (۲۰۱۵) یکی از جدیدترین منابعی است که به مطالعات بدن در ادبیات می‌پردازد، اما کتاب دیگری پیش از آن و در قلب التهاب‌های دهه‌های هشتاد و نود به چاپ رسیده که مجموعه‌مقالاتی درباره رابطه بدن و ادبیات در آن جمع‌آوری شده. اما آنچه در این کتاب حائز اهمیت است رویکرد کلی است که در مقدمه کتاب اتخاذ شده است. پردی^۱ در مقدمه این کتاب درباره آن سال‌ها می‌نویسد: «درباره بازنمایی ادبی (و غیر ادبی) بدن، در این سال‌ها بسیار نوشته شده است و فریاد بدن که از هر گوشه و کناری برخاسته گوش نقدهای ماتریالیستی و مطالعات فرهنگی را نیز پر کرده است» (پردی، ۱۹۹۶، ص. ۵). هرچند پردی هنوز به مفهوم «بدن زیسته» که در سال‌های بعد پررنگ‌تر می‌شود اشاره‌ای نمی‌کند و بدن را همچنان ساحتی می‌داند که ایدئولوژی‌ها بر آن حکم می‌رانند، دسته‌بندی که او از دغدغه‌های مطالعات فرهنگی در آن سال‌ها ارائه می‌دهد به نوعی مطالبی را که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد خلاصه می‌کند. او مدعی است که رایج‌ترین پیش‌فرض‌ها در مطالعات بدن نوین این باید‌هاست: «۱. دوگانه ذهن/بدن از محوریت خارج شده یا درهم شکسته شوند؛ ۲. نقدها تاریخی، منطقه‌ای و عینی باشند؛ ۳. زمینه مقابله با گفتمان‌های غالب یا تخطی از آن‌ها به‌طوری که به باز اندیشی مفهوم بدن بینجامد فراهم شود»، اما به گفته او شاید «برای منتقدان ادبی مهم‌تر از اینکه چگونه به بدن بیندیشند، چگونه با بدن بیندیشند و چگونه بدن را بنویسند این باشد که یاد بگیرند چگونه بدن را بخوانند» (پردی، ۱۹۹۶، ص. ۵).

1. Anthony George Purdy

۴. نتیجه‌گیری

مطالعات بدن در ادبیات از دیرباز وجود داشته است اما با توجه به اینکه مطالعات بدن در دهه‌های اخیر رنگ‌وبوی تازه‌ای به خود گرفته است و محبوبیت مطالعات بدن از رشته جامعه‌شناسی به دیگر رشته‌ها سرایت کرده، توجه به مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی برای هر محقق‌ی که علاقه‌مند به موضوع بدن است ضروری می‌نماید. تورقی در کتاب‌ها و مقالاتی که به اجمال در این مطالعه بررسی شد به ما یادآور می‌شود که مفهوم بدن در مطالعات جامعه‌شناسی نوین دستخوش تغییر شده است. به نظر نویسندگان، این چرخش پارادایمی بر سه اصل استوار است: گذار از دوگانه انگاری، عبور از هر دو گفتمان غالب جبرگرایی زیستی و برساخت‌گرایی با فهم مسئله بدن به‌عنوان مسئله‌ای که با هر دو ساحت زیستی و اجتماعی در پیوند است و فهم هویت به‌عنوان هویتی تنانه و غیرذات‌انگار که از طریق تجارب تنانه و در پیوند با بدن‌های دیگر شکل می‌گیرد. در مطالعات ادبی بدن، رویکردهای برساخت‌گرا، پدید‌شناختی و فمینیستی که تا سال‌ها روش‌شناسی مطالعات ادبی بدن را تعیین می‌کردند نمی‌توانند با همان نگاه سنتی به مسئله بدن به‌کار خود ادامه دهند چراکه جامعه‌شناسان به هر یک از این مکاتب انتقادی را وارد ساخته‌اند که باید در مطالعات جدید بدن به نقد آن‌ها توجه کافی مبذول داشت. آثار دهه هشتاد میلادی که نقطه جامعه‌شناسی بدن در آن دهه بسته شد به مسائل گوناگونی از آداب غذا خوردن و دفع گرفته تا ارتباط بین بدن و فناوری پرداخته‌اند. دسته‌بندی‌ها نشان می‌دهد که توجه به تجاربی که بدن می‌اندوزد، ارتباط درهم تنیده بین بدن و هویت، توجه به چیستی بدن در خلال گفتمان‌ها و فناوری‌ها و تأثیر و تأثر بدن‌ها بر یکدیگر هسته این مطالعات را تشکیل می‌دهد. در دهه‌های بعد این تکثر و تنوع بیشتر می‌شود اما تأکید بر عبور از دوگانه‌های دکارتی در فهم چیستی بدن و نیز توجه همزمان به هر دو بعد زیستی و اجتماعی شالوده این مطالعات را به هم پیوسته نگه می‌دارد. این تأکید بر تجارب بدن زیستی متشکل از پوست و خون و گوشت، در کنار توجه به نظریه‌های اجتماعی، مطالعات را به سمت روش‌های تحقیق نوینی سوق می‌دهد که با

توازن بین داده و نظریه و یا تحلیل تجربه خود محقق، ارتباط بین تجربه بدنی از زبان خود فرد و تحلیل گفتمان از زبان محقق را نگه می‌دارند. در ادبیات، اما، آنچه از آن تحت عنوان غیاب بدن مادی در متون نوشتاری یاد کردیم کار را برای محقق دشوار می‌کند و بسیاری را بر آن می‌دارد که فرض را بر آن بگذارند که هر جا سخن از دل و دست و سر و پا بود ما با «بدن زیسته» روبه‌رو هستیم. از آنجایی که مفهوم بدن زیسته هم به مسئله تجارب تنانه و هم به مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که به این تجارب معنا می‌دهند توجه دارد، هیلمن و ماد (۲۰۱۵) از این مفهوم بهره‌جسته و عنوان می‌کنند که اگرچه بدن مادی در متون نوشتاری غایب است، ادبیات بستر مناسبی برای پرداختن به تجارب تنانه است چراکه بسیاری از متون ادبی به بازنمایی تجربه تنانگی می‌پردازند. از سوی دیگر آن‌ها برای سامان‌دهی کثرت‌گرایی نظری التقاطی که در بین آثار وجود دارد سرفصل‌های کتاب خود را بر مبنای دغدغه‌های اصلی مطالعات نوین جامعه‌شناسی می‌چینند. در فهم مسئله بدن در ادبیات، محقق می‌تواند با روش تحلیل گفتمان و از طریق پیوند نزدیکی که از طریق مطالعات فرهنگی با جامعه‌ای که در آن بدن متنی نوشته شده یا خوانده می‌شود برقرار می‌کند ارتباط بین دو ساحت زیستی و اجتماعی را نگه دارد. اگرچه مطالعات فرهنگی نزدیک‌ترین میان‌بری است که مطالعات ادبی می‌توانند به مطالعات بدن بزنند، تحلیل متنی اثر روایی با تکیه بر تجارب تنانه یا تحلیل متنی اثر غیرروایی با تکیه بر سه پرسش اساسی بدن متنی چیست، بر بدن متنی چه می‌رود و از بدن متنی چه بر می‌آید نیز می‌توانند مطالعات ادبی بدن را به دغدغه‌های اصلی جامعه‌شناسی نزدیک کنند. به هر روی، شاید مهم‌ترین قدم برای محقق ادبی بدن که می‌خواهد مطالعه‌ای بین‌رشته‌ای انجام دهد این باشد که مختصات تحقیق خود را در این پیکره وسیع مطالعات بدن پیدا کند، بر داده‌های مطالعات جامعه‌شناسان در حوزه مورد علاقه خود نظری بیندازد، از تفاوت‌ها و تضادها بین نظریه‌پردازان آگاه شود و از التقاط ناآگاهانه نظری پرهیزد؛ اما به‌طور قطع بزرگ‌ترین دستاوردی که مطالعه آثار جامعه‌شناسان

بدن می‌تواند برای ما داشته باشد این است که به ما کمک می‌کند به راه‌های جدیدی برای خواندن بدن دست یابیم.

کتابنامه

- Adelman, M., & Ruggi, L. (2015). The sociology of the body. *Current Sociology*, 64(6), 1–24.
- Baker, G., & Morris, K. J. (1996). *Descartes' dualism*. London, England: Routledge.
- Blackman, L. (2008). *The body: The key concepts*. New York, NY: Berg.
- Bourdieu, P. (2010). *Distinction, a social critique of the judgement of taste*. (R. Nice, Trans.). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Butler, J. (1993). *Bodies that matter: On the discursive limits of "sex"*. New York, NY: Roudedge.
- Butler, J. (2015). *Senses of the subject*. New York, NY: Fordham University Press.
- Canning, K. (1999). The body as method? Reflections on the place of the body in gender. *History*, 11(3), 499–513.
- Coakly, S. (Ed.). (2003). *Religion and the body*. New York, NY: Cambridge University Press.
- Cregan, K. (2012). *Key concepts in body and society*. Los Angeles, LA: Sage.
- Derrida, J. (1991). Eating well, or the calculation of the subject: An interview with Jacques Derrida. In E. Cadava, P. Connor, & J. Nancy (Eds.), *Who comes after the subject* (pp. 96–119). London, England: Routledge.
- Descartes, R. (2000). *Philosophical essays and correspondence*. (R. Ariew, Ed.). Cambridge, England: Hackett.
- Foucault, M. (1995). *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). New York, NY: Vintage Books.
- Fox, J. G. (2015). *Marx, the body, and human nature*. New York, NY: Palgrave MacMillan.
- Fox, N. J. (2005). Cultures of ageing in thailand and australia (What can an ageing body do?). *Sociology*, 39(3), 481–498.
- Fox, N. J. (2012). *The body: Key themes in health and social care*. Cambridge, England: Polity Press.
- Frank, A. W. (1990). Bringing bodies back in: A decade review. *Theory, Culture and Society*, 7(1), 131–162.
- Fraser, M., & Greco, M. (Eds.). (2005). *The body: A reader*. London, England: Routledge.
- Freud, S. (2010). *Freud: Complete works* (Ivan Smith, Ed.). Retrieved from https://www.valas.fr/IMG/pdf/Freud_Complete_Works.pdf
- Freund, P. E. S. (2007). Bringing society into the body: Understanding socialized human nature. *Theory and Society*, 17(6), 839–864.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*. (Q. Hoare & G. N. Smith, Eds.). New York, NY: International Publishers.

- Hancock, P., Hughes, B., Jagger, E., Paterson, K., Russell, R., Tulle-Winton, E., & Tyler, M. (2000). *The body, culture and society: An introduction*. Philadelphia, PH: Open University Press.
- Hillman, D., & Maude, U. (Eds.). (2015). *The Cambridge companion to the body in literature*. New York, NY: Cambridge University Press.
- Horne, J., Jarry, D., & Tomlinson, A. (Eds.). (2014). *Sport, leisure and social relations (RLE Sports Studies)*. London, England: Routledge.
- Locke, J. (1823). *The works of John Lock* (12th ed., Vol. IV). London, England: Rivington.
- Locke, J. (1995). *An essay concerning human understanding*. New York, NY: Prometheus Books.
- Macherey, P. (2011). *Hegel or Spinoza*. (S. M. Ruddick, Trans.). London, NY: University of Minnesota Press.
- Martin, E. (2001). *The woman in the body: A cultural analysis of reproduction*. Boston, MA: Beacon Press.
- Mehta, N. (2011). Mind-body dualism: From a health perspective. *Mens Sana Monographs*, 9(1), 202–209.
- Merleau-Ponty, M. (1967). *The structure of behavior* (A. L. Fisher, Trans.). Boston, MA: Beacon Press.
- Merleau-Ponty, M. (1968). *The visible and the invisible: Followed by working notes* (C. Lefort, Ed., A. Lingis, Trans.). Evanston, IL: Northwestern University Press.
- Merleau-Ponty, M. (2002). *Phenomenology of perception* (C. Smith, Trans.). London, England: Routledge.
- Nietzsche, F. (2002). *Friedrich nietzsche-beyond good and evil: Prelude to a philosophy of the future* (R.-P. Horstmann & J. Norman, Eds., J. Norman, Trans.). New York, NY: Cambridge University Press.
- O'Neill, J. (2004). *Five bodies: Re-figuring relationships* (M. Featherstone, Ed.). London, England: Sage.
- Osborne, T. (1997). Body amnesia: Comments on corporeality. In D. Owen (Ed.), *Sociology after Postmodernism* (pp. 188–204). London, England: Sage.
- Russon, J. (2001). *The self and its body in hegel's phenomenology of spirit*. Toronto, Canada: University of Toronto Press.
- Shilling, C. (2003). *The body and social theory* (2nd ed.). London, England: Sage.
- Shilling, C. (2008). *Changing bodies: Habit, crisis and creativity*. (Mike Featherstone, Ed.). Los Angeles, LA: Sage.
- Svare, H. (2006). *Body and practice in Kant*. (R. Munk, Ed.). Dordrecht, Germany: Springer.
- Turner, B. S. (1992). *Regulating bodies: Essays in medical sociology*. London, England: Routledge.
- Turner, B. S. (2008). *The body and society: Explorations in social theory*. (M. Featherstone, Ed.). Los Angeles, LA: Sage.
- Wacquant, L. (2004). *Body and soul: Notebooks of an apprentice boxer*. Oxford,

England: Oxford University Press.

Watson, S., & Jowers, P. (1997). Somatology: Sociology and the visceral. In D. Owen (Ed.), *Sociology after postmodernism* (pp. 173–187). London, England: Sage.